فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc420303)

[نکته هفتم: تبیین جایگاه رسالت 2](#_Toc420304)

[نکته هشتم: «**أُذُنُ خَيْرٍ**»، اضافه حقیقی یا اضافه موصوف به صفت؟! 3](#_Toc420305)

[آیه أذُن سخن از ویژگی پیامبر 5](#_Toc420306)

[انواع گوش شنوا در آیه أذُن 6](#_Toc420307)

[نکته نهم: گستره معنایی «**أُذُنُ خَيْرٍ**» 6](#_Toc420308)

[دو ساحت حسن ظن و سوء ظن 7](#_Toc420309)

[نتیجه 9](#_Toc420310)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / حسن‌ظن و سوء‌ظن

# اشاره

بحث در آیه ششم؛ آیه أُذُن بود، آیه شریفه این بود: **﴿وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾**[[1]](#footnote-1).

## نکته هفتم: تبیین جایگاه رسالت

بحث هفتم در آیه شریفه نکته ادبی است. این که فرمودند: در برابر اقدام ایذائی و اقوال آزاردهنده‌ای که منافقان درباره پیامبر داشتند، **﴿قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾**؛ خداوند به پیامبر می‌فرمایند: بگو که او این‌طور است، **﴿قل أذنُ خیرٍ لکم﴾**، در اینجا أذُن خبری است که مبتدای آن محذوف شده است، یعنی قل هو أذنُ خیرٍ لکم، محذوف حتماً هو است، برای اینکه بعد یؤمن بالله دارد، اگر یؤمن نبود، می‌گفتیم: ممکن است این‌طور باشد که؛ قل أنا أذُن خیرٍ لکم، اما چون بعد یؤمنُ دارد، مشخص می‌شود که ضمیر محذوفی که مبتدا است، ضمیر غایب است، متکلم نیست، به قرینه یؤمنُ می‌فهمیم ضمیر مبتدای محذوف هو است و أنا نیست.

بنابراین خداوند می‌فرمایند: بگو که پیامبر برای شما أُذن خیری است، سؤال این است که وقتی خداوند به او می‌فرمایند که جواب بده، چرا به‌جای أنا خیرٌ لکم، می‌فرمایند: هو أذنُ خیرٍ لکم، به‌جای متکلم، غائب به کار می‌برد؟ وجه معانی و بیانی‌اش این است که درواقع می‌خواهد بگوید: حیث خودم ملحوظ نیست، من از خودم دفاع نمی‌کنم، خدا فرموده: قُل، ازیک‌طرف تو باید بگویی و گفتن تو هم بافرمان خداست، بعد هم «هو» است، أنا نیست، تا خوب جا افاده و تأکید بکند بر اینکه پیامبر به‌عنوان شخص در این بحث ذی النفع نیست، او رسالت خودش را تبیین می‌کند.

دو قرینه و دو جهت معانی و بیانی در مطلب هفتم داریم که؛ هر دو اشاره به این دارد که این سخن پیامبر از این حیث نیست که ذی النفع است و منافع شخصی او در کار است، بلکه از حیث این است که می‌خواهد آن رسالت خود را انجام بدهد و از حیث هدایت دیگران است که این را گفته می‌شود.

اینکه پیامبر درباره خود به نحو غایب سخن می‌گوید و این گفتار مقول قولی است که خداوند به آن فرمان داده است، خداوند گفته است که بگو، این دو وجه نشان‌دهنده این است که پیامبر در این کار نفع شخصی ندارد، بلکه مصلحت دیگران و جنبه هدایتی دارد.

## نکته هشتم: «أُذُنُ خَيْرٍ»، اضافه حقیقی یا اضافه موصوف به صفت؟!

نکته هشتم در آیه شریفه در اضافه أذنُ خیرٍ است، در المیزان و جاهای دیگر آمده است که حداقل در آن دو احتمال است:

1 – احتمال اول این است که أذنُ خیرٍ از قبیل اضافه موصوف به صفت باشد، اضافه موصوف به صفت در جمله‌های عربی و فارسی فراوان داریم، کلمةُ حقٍ یعنی کلامی که حق است که موصوف به وصف است.

در اضافه أذنُ به خیر از باب اضافه موصوف به صفت، یعنی پیامبر گوشی است که این گوش خوب است، گوش شنوایی است که خوبی دارد، متصف و موصوف به‌خوبی است، گوش و شنوایی او خوب است.

2 – احتمال دوم این است که اضافه حقیقی باشد، اضافه موصوف به صفت نباشد، موصوف و صفت دو چیز است، مضاف و مضاف الیه یک‌چیز است، تعلق را نشان می‌دهد، اگر این اضافه غیر موصوف به صفت یا اضافه حقیقیه به تعبیری که در این تفاسیر آمده است، باشد، در این صورت معنا این‌طور می‌شود که او شنوای خوبی‌ها است، آنی که می‌شنود خوب است، آن خیر متعلقش است نه وصف خودش نیست.

در احتمال اول می‌گوید: گوش پیامبر خوب است، گوش خوبی است، در احتمال دوم می‌گوید: پیامبر خوبی‌های دیگران را می‌شنود و خیرات و نیکی‌ها را می‌شنود و گوش می‌کند.

بنا بر احتمال اضافه موصوف به صفت، أذنی است که خودش خوب است، خوبی خود پیامبر را می‌گوید، بنا بر احتمال دوم، خوبی‌های شنیده را می‌گوید، خوبی‌ها را می‌شنود.

منتهی گفته‌شده به خاطر تناسب این بحث با «یقولون هو أذُن» و شأن نزول و مناسبات حکم و موضوعی که در این آیه شریفه است، گفته‌شده: احتمال دوم ترجیح دارد، «أذن خیرٍ لکم»، یعنی آن‌ها می‌گویند: او زودباور است، جواب می‌دهد که او خوبی‌ها را می‌شنود و توجه می‌کند، لذا تناسبش بااینکه اضافه حقیقیه باشد بیشتر است تا اینکه اضافه موصوف به صفت باشد، برای اینکه آن‌ها می‌گفتند: زودباور است، آیه می‌فرماید: بله خوبی‌ها را گوش می‌کند، حرف‌های خوب را گوش می‌کند.

مناسبات اینجا اقتضا می‌کند که احتمال دوم در اضافه را بپذیرم، اما به نظر می‌آید که با احتمال اول هم می‌شود این تناسب و ارتباط را درست کرد، برای اینکه وقتی می‌گوید: أُذن خیرٍ یعنی گوش خوبی برای شما است، یعنی خوبی‌ها را توجه می‌کند.

به نظرم می‌آید وجهی در اینجا برای اینکه أذنُ خیرٍ را اضافه حقیقی بگیریم، به لحاظ ارتباطش با بحث، وجه قاطعی نیست.

ممکن است کسی بگوید: اصل در اضافه این است که اضافه حقیقی باشد، یعنی غیر موصوف و صفت باشد، این هم در این حد که قاعده خیلی واضحی داشته باشیم که اضافه غیر موصوف به صفت اصل است و تا مادامی‌که می‌شود باید آن را پذیرفت، این هم خیلی چیز ثابت‌شده نیست.

ممکن است کسی در نقطه مقابل بگوید: احتمال اضافه موصوف به صفت اولی است، علتش این است که آنی که می‌گوید: یقولون هو أذنُ یعنی أذن شرٍ یعنی معاذ الله أذن ناپسندی است، آنی که مذمت می‌کند، منافقی که پیامبر را مذمت می‌کند، می‌گوید: این گوش شنوایی است، می‌خواهد بگوید: ساده‌لوح است، امر مذمومی را به پیامبر نسبت می‌دهد، یقولون هو أذنُ، شرش نیامده است، یعنی ساده‌لوحی که امر مذموم است را به پیامبر نسبت می‌دهد، تناسبش این است که وقتی جواب داده می‌شود، می‌گوید: شنوایی او شنوایی خوبی است، نه اینکه شنوایی خوبی‌ها است، خودش خوب است، این ساده‌لوحی نیست، این زودباوری نیست، بلکه این از فنون مدیریت و رهبری است، انسان‌هایی که فوری فتانت خودش را نشان می‌دهد، لجاجت می‌کند، معاشرت نیکویی با دیگران ندارد، این انسان‌ها نمی‌توانند رهبری بکنند، کسی می‌تواند رهبری بکند که از یک کلام پسندیده‌ای برخوردار باشد، فوری به ذوق دیگری نزند، عذر را بپذیرد، ملاحظات خاص در این معاشرت‌ها داشته باشد، یکی از ویژگی‌های یک رهبر این است که حرف‌ها را می‌شنود و در ذوق کسی نمی‌زند، تحمل و سعه این را دارد که حرف را بشنود و عذر را هم بپذیرد، اگر بخواهیم جلوتر برویم، یک نوع خوش‌بینی هم داشته باشد، انسان بدبین نمی‌تواند در کارش موفق باشد، انسانی که فقط ضعف‌ها را می‌بیند، نمی‌تواند معاشرت خوب داشته باشد، نمی‌تواند مدیریت و رهبری خوبی هم داشته باشد، همان‌طور که ساده‌لوحی مضر است، نمی‌تواند در کار مدیریت و رهبر موفق باشد، انسان بد باور، دیرباور هم نمی‌تواند موفق باشد.

### آیه أذُن سخن از ویژگی پیامبر

بنابراین آیه بیشتر بحث از ویژگی فرد است، درست است متعلق هم در اینجا دخالتی دارد، اما اولاً و بالذات سخن از خود ویژگی پیامبر است. زودباوری و ساده‌لوحی را به پیامبر نسبت می‌دهند، جواب خدا به پیامبر می‌فرماید: آن را به مردم عرضه بکن، این ویژگی که شما آن را بد تفسیر کردید، بلکه یک ویژگی خوبی است و آن عبارت از این است که پیامبر به‌عنوان یک شخصیتی که هادی است و راهبر جامعه است، این شنوا است، اما این شنوایی خوبی است، زودباوری و ساده‌لوحی نیست، بلکه خوش‌سخنی و خوش برخوردی با دیگران است.

این تقریر مؤید این است که اضافه اینجا موصوف به صفت است، نمی‌گوییم با احتمال دوم سازگار نیست، آن‌هم هست، اما با احتمال اول ممکن است بگوییم: سازگارتر است، درهرصورت چه آن وجه را بگوییم و احتمال اضافه حقیقی را ترجیح بدهیم و بر ترجیح اضافه حقیقیه تأکید بکنیم، چه این وجه را برای ترجیح اضافه موصوف به صف بپذیریم، نکته‌ای که در این بحث باید عرض بکنیم این است که درهرحال هرکدام از این‌ها باشد، مطلب همینی است که بیان کردیم، یعنی می‌خواهد قرآن بگوید که پذیرش پیامبر از دیگران، یک پذیرش خوب است، أذنُ خیرٍ است، ساده‌لوحی که شما تلقی می‌کنید، نیست، منقصت روحی و روان‌شناختی که برای یک شخصیت اجتماعی وجود دارد، این از آن قبیل نیست.

به‌عبارت‌دیگر آیه می‌خواهد بفرماید: تعامل با دیگران یک نوعش تعامل ساده لوحانه است که امر مذمومی است، یک نوع دیگرش هم تعامل خوش‌برخوردی است، همراه با نوعی خوش‌بینی، بدون اینکه ساده‌لوحی باشد، پیامبر دومی را دارد، اولی را ندارد.

می‌خواهد بگوید: این در میانه آن ساده‌لوحی و بدبینی قرار دارد و این امر ممدوحی است، پیامبر هم این را دارد.

اگر بگوییم: اضافه موصوف به صفت است، خیلی سریع این مطلب را افاده می‌کند، می‌گوید: این شنوای خوبی است، اگر هم بگوییم: اضافه حقیقیه است، شنوایی خوبی‌ها است، بازهم به نحوی می‌خواهد بگوید: نسبت به عذرهایی که مردم می‌آورند، اینکه شخصی خودش را تطهیر می‌کند و امثالهم، این خوبی‌ها را که دیگران از خودشان نقل می‌کند، این‌ها را می‌شنود و به آن توجه می‌کند، تو ذوق دیگران نمی‌زند.

سؤال: ...

جواب: نهایتش این است که آیه می‌گوید: ما دو نوع أذن داریم، یک أذنی است که آن‌ها می‌گفتند، یعنی به خاطر ساده‌لوحی باور می‌کرد، یک أذن هم أذُن خوب است، خیلی سازگارتر است که این أذن را موصوف به صفت بگیریم، برای اینکه بحث تنظیم بهتری پیدا بکند.

### انواع گوش شنوا در آیه أذُن

چه موصوف به صفت بگیریم یا اضافه حقیقی بگیریم، مطلب این است که دو نوع گوش شنوا داریم:

1 – گوش شنوای ساده‌لوح که تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

2 – گوش شنوایی که همراه با ساده‌لوحی نیست، می‌فهمد و تشخیص می‌دهد، اما تعاملش خوب است.

درواقع آیه دو نوع أذن را مقابل یکدیگر قرار می‌دهد، یک نوع أذن خیر و دیگری أذن شر است که پیامبر أذن خیر است.

## نکته نهم: گستره معنایی «أُذُنُ خَيْرٍ»

نکته نهم این است که أذن خیرٍ بودن ناظر به چیست؟ آیا ناظر به همان ادب تعاملی ظاهری است که أذن خیرٍ هست، یعنی انسان تندخوی، بدبرخورد نیست، گاهی بعضی بدبرخورد هستند، حتی درجایی که اختلافی هم ندارد، طوری می‌گوید که انگار اختلاف دارند.

برخورد تعاملی و معاشرت زبانی و مواجهه‌ای خوب است، آیا آیه فقط می‌خواهد همین را بگوید؟ یا اینکه آیه ناظر به یک‌چیزی فراتر از این هم هست که أذن خیرٍ یعنی خوش‌باوری هم دارد، اما نه آن خوش‌باوری مذموم، یعنی حسن ظن دارد.

در پاسخ کسی ممکن است بگوید: فقط همان وجهه اول در آیه مقصود است، آیه فقط ادب رفتاری و قولی و گفتاری را مدنظر قرار داده است، خیریت این گوش شنوا در همین است که حرف را قشنگ می‌شنود، بر اساس شرایطی که وجود دارد با او همراهی می‌کند، اما این فقط ادب تعاملی را می‌گوید.

احتمال دیگر این است که؛ این ادب تعاملی اشاره‌ای به این دارد که علاوه بر این، اصولاً انسان خوش‌بینی هست، حسن ظن دارد، ازلحاظ روان‌شناختی اهل حسن ظن است.

### دو ساحت حسن ظن و سوء ظن

همان‌طور که قبلاً گفتیم، سوءظن و حسن ظن دو ساحت دارد:

1 – حسن ظن و سوءظن یعنی ترتیب اثر به آن ظن سوء یا خیر.

2 – حسن ظن و سوءظن یعنی همان گمان خوب و بد بردن است که امر روان‌شناختی است.

بنا بر احتمال اول آیه اختصاص دارد به اینکه پیامبر اهل سوءظن عملی نیست، اهل حسن ظن عملی است، در تعامل آثار حسن ظن را مترتب می‌کند، اما با توجه به احتمال دوم، فراتر از این است، یعنی او اهل سوءظن نیست، اهل حسن ظن است، این دو احتمال اقل و اکثر است، متباین نیستند.

چون تعامل گفتاری و رفتاری قطعاً در آیه مقصود است، اما ممکن است کسی بگوید: علاوه بر آن، نگرش باطنی که حسن ظن باشد، آن‌هم در آیه مقصود است.

قدر متیقن آیه أذنُ خیرٍ لکم همان اولی را می‌گوید که در رفتار این هست، اما اینکه دومی را شامل بشود، ممکن است کسی بگوید شامل نمی‌شود.

سؤال: ...

جواب: مطلق ترتیب اثر مقصود نیست، یکی از انواع ترتیب آثار است.

اما اینکه معنای دومی حسن ظن را بگیرید، بگویید: این خوش‌بین است، ممکن است کسی بگوید این در آیه مقصود نیست، علتش هم شأن نزول است، در شأن نزول در اینجا، سوءظن برای پیامبر نبود، اطلاع داشت، اگر شأن نزول را بپذیریم، پیامبر اطلاع داشت و علم به سوء داشت، اما اظهار نکرد، ازاین‌جهت که بگوییم: منظور از سوءظن در آیه آن امر روان‌شناختی را می‌خواهد بگوید، این بعید است، آیه می‌خواهد بگوید: سوءظن را باطلاقه می‌گیرد، خصوص سوءظن را نمی‌گوید، آیه می‌خواهد بگوید: پیامبر در مقام تعامل رفتاری و گفتاری با دیگران، حتی به علم خودش هم ترتیب اثر نمی‌دادند، اظهار نمی‌کرد، لازم نیست که حتماً به شخص مقابل بگویند تو منافق هستی.

سؤال: ...

جواب: این عمل کردن نیست، بلکه اظهار نمی‌کند که تو این‌طور هستی، به‌ظاهر در همین حد تعامل گفتاری و رفتاری است.

این می‌خواهد بگوید: در مقام تعامل و رفتار و گفتار، حتی به چیزی که علم دارد، ترتیب اثر نمی‌دهد.

به خاطر قرائنی که ذکر شد، بعید است که این آیه با بحث حسن ظن و سوءظن به مصابه یک امر روان‌شناختی اشاره‌ای داشته باشد، بلکه احتمال اول است، این آیه می‌خواهد بگوید: در مقام معاشرت پیامبر با دیگری به‌عنوان یک شخصیت مبرّز و راهبر و هادی، همه آنچه می‌داند - یا سوءظن یا علم به سوء - ابراز نمی‌کند، این موجب می‌شود که دیگران جذب بشوند، به ذوق دیگران نخورد و احساس آرامش بکنند، حتی اینکه می‌گوییم: به ظن سوء هم شمول دارد، از باب فحوی یا اطلاق است، آنجایی که انسان علم دارد که این‌طرف این اشکال را دارد، اما در مقام اظهار و ابراز همراهی می‌کند، اگر ترغیب شده یا خوب شمرده شده است، آنجایی که سوءظن است به همین صورت است.

معلوم شد که به حسن ظن و سوءظن به‌عنوان پدیده روان‌شناختی خیلی کار ندارد، بلکه به آن عدم تعاملی کار دارد.

اما در نقطه مقابلش ممکن است کسی بگوید: این با پدیده روان‌شناختی ربط دارد، آن بیان این است که آن‌ها که مذمت می‌کردند، به چه دلیل بود؟ می‌گفتند این آدم ساده‌لوحی است، ساده‌لوحی را به‌عنوان یک صفت مذموم به حضرت نسبت می‌دادند، أذنُ یعنی أذن شرٍ، انسان ساده‌لوحی است، که جواب می‌آید، باید قاعدتاً این‌طور باشد که؛ أذنُ خیرٍ لکم اشاره به یک امر روان‌شناختی دارد، اینکه می‌گوییم: او ساده نیست، می‌فهمد، در باطن شناخت دارد، درواقع این مطلب تعمیق بحث قبلی است، که آیه به یک پدیده روان‌شناختی توجه دارد، منتهی می‌گوید: این ساده‌لوح نیست، أذنُ خیرٍ می‌گوید، یعنی این در عینی که می‌فهمد ترتیب اثر نمی‌دهد، یعنی اشاره به امر درونی‌اش را دارد، یعنی پیامبر درواقع دانا است، شناخت دارد، این‌طور نیست که ازنظر روحی ساده باشد، سادگی ندارد، اما ترتیب اثرش یک ترتیب اثر عقلایی است برای فلسفه‌ای که دارد.

بنابراین جمله «أذُن خیرٍ لکم» نمی‌خواهد بگوید یک ادب رفتاری دارد، می‌خواهد بگوید که یک وصف درونی هم دارد که آن وصف درونی‌اش یعنی آگاهی و فهم پیامبر.

ممکن است بگوییم: این ترتیب اثری که می‌دهد، بالاخره اینکه می‌فهمد، اما در مقام عمل خوب رفتار می‌کند، این حتماً مبتنی بر این است که ازنظر روان‌شناختی یک روان سالمی دارد، یعنی مبتلای به سوءظن نیست، اگر این دو نکته را بپذیریم، تقریباً نقطه مقابل آن می‌شود.

شما می‌گویید که پیامبر ساده‌لوح است، ما می‌گوییم ساده‌لوح نیست، اتفاقاً انسان خوش‌بینی است و در عمل هم خوب ترتیب اثر می‌دهد، به خوبی‌ها ترتیب اثر می‌دهد.

آنچه که بهش می‌رسیم، در میانه این دو نظریه است که در نظریه اول طوری تقریر می‌کردیم که اصلاً اینجا کاری به امر درونی ندارد، فقط عدم رفتاری را می‌گوید، در نقطه مقابلش نظر دوم این است که؛ یک امر فرا ظاهری را می‌گوید، می‌گوید: انسان فهمیده‌ای است، اما حسن ظن دارد، در میانه این دو درواقع نظریه سوم درست است و آن این است که؛ «أذنُ خیرٍ لکم»، دو چیز را می‌گوید:

انسان فهیمی است، ساده‌لوح نیست و در مقام عمل هم ترتیب آثارش خوب است، اما اینکه به‌عنوان یک امر روان‌شناختی، حسن ظن هم دارد، سوءظن ندارد، اگر بالملازمه این‌چنین چیزی اثبات بشود، وگرنه خیلی نمی‌شود به آن اعتماد کرد.

### نتیجه

بنابراین آیه شریفه دو چیز را قطعاً افاده می‌کند:

1 – پیامبر ساده‌لوح نیست.

2 – در مقام رفتار، رفتار مناسب و نرم و پذیرایی دارد.

اما نکته سوم که بگوییم: انسان خوش‌باوری به معنای ممدوحش است، این کمی سخت است.

1. - سوره توبه، آیه 61 [↑](#footnote-ref-1)